

## آیه ۸۱ سوره زخرف: از استثنا تا اولویت

محمود زراعت پیشه\*

### چکیده

در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین می‌خوانیم که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ: اگر خدا فرزند داشت، من نخستین عابدم». بیشتر مفسران بر این باورند که این آیه حاوی استدلالی است که می‌توان آن را در قالب یک قیاس استثنایی بیان نمود. اما علی‌رغم پیشنهاد‌های مختلف در خصوص صورت این استدلال در قالب این قیاس، تقریباً هیچ‌یک از صوری‌سازی‌های مزبور تصویر کاملی از مفاد آیه به دست نداده، صدق و اعتبار را تأمین نمی‌کنند. دشواری این آیه و کثرت و تنوع تفاسیر ذیل آن، بی‌شک، در ارتباطی مستقیم و محوری با واژه «اول» در آیه مزبور قرار دارد. در این تحقیق، پس از نقد و بررسی هر یک از تفاسیر مزبور، قالب قیاس اولویت یا طریق اولایی پیشنهاد شده، ادعا می‌گردد که این شکل از استدلال، به جهت بهره‌مندی از یک حدّ اضافه، می‌تواند به خوبی مفاد آیه را به نمایش بگذارد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، زخرف، قیاس استثنایی، قیاس اولویت/طریق اولی

### ۱. مقدمه

در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین می‌خوانیم که «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ (زخرف (۴۳): ۸۱)». در ترجمه‌ای تحت اللفظی از این آیه، ممکن است قضیه شرطیه زیر به دست آید که «اگر خداوند فرزند داشته باشد، من نخستین عابدم». همچنین کاملاً ممکن است که قضیه شرطیه مزبور به عنوان بخشی از یک استدلال در نظر گرفته شود. صورت این استدلال چیست و چه می‌تواند باشد؟ در پاسخ به این پرسش، مباحث تفسیری قابل

\* استادیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده ادبیات، دانشگاه بیرجند، m.zeraatpish@birjand.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۱۲

ملاحظه‌ای را شاهدیم که همگی ما را به اذعان و اعتراف به این سخن وا می‌دارد که «این آیه شریفه از مشکلات آیات است و اقوال مفسرین بسیار است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲: ۶۰)». به گمان نگارنده دشواری این آیه و کثرت و تنوع تفاسیر ذیل آن، در ارتباطی مستقیم و محوری با واژه «اول» در آیه مزبور قرار دارد. چنین به نظر می‌رسد که نخستین استدلال‌هایی که از آیه به ذهن می‌رسد که عمدتاً نیز به جهت عادت ذهنی مخاطبان آیه به منطق کلاسیک ارسطویی، در قالب قیاس استثنایی است، نتوانسته است واژه «اول» را به خوبی و با حفظ صدق و اعتبار، در خود بگنجانند و همین امر موجبات تفاسیر دیگر با تکیه بر بخش‌های دیگر آیه را فراهم ساخته است.

در این نوشتار پس از آن که قالب‌های مختلف استدلال استثنایی ذیل آیه را مورد بررسی قرار دادیم، سرانجام به قالب جدیدی از استدلال با عنوان اولویت یا طریق اولایی اشاره خواهیم نمود و نشان می‌دهیم که این گونه جدید و تا حدی نا آشنا برای مخاطب آیه، می‌تواند به خوبی و با حفظ صدق و اعتبار، واژه «اول» را نیز در صورت‌بندی خویش قرار دهد، اگرچه باز هم تعدد تفاسیر مختلف از آیه مزبور را نفی نمی‌کند. مسلماً بررسی این که در میان دو استدلال طریق اولایی پیشنهادی برای آیه مزبور کدامیک، واقعاً با مراد آیه سازگار است، نیازمند کار نحوی و تفسیری در خور خویش است.

## ۲. آیه ۸۱ سوره زخرف در ترازوی منطق

### ۱.۲ استثنایی رفع تالی

همان گونه که پیشتر بیان شد، در یک ترجمه ابتدایی و تحت اللفظی از آیه ۸۱ سوره زخرف گزاره‌ای شرطیه با این مضمون به دست می‌آید که «اگر خداوند فرزند داشت، من نخستین عابدم». شرطیه مزبور را می‌توان مقدمه‌ای برای یک استدلال استثنایی تلقی کرد. می‌دانیم که یک استدلال استثنایی تنها با وضع مقدم یا رفع تالی معتبر است<sup>۲</sup>. بنابراین، به طور خلاصه، می‌توان چنین گفت که در این آیه به فرض وجود یک استدلال استثنایی، قرار است یا از وضع بخش نخست شرطیه مزبور (= فرزند داشتن خدا) به عنوان مقدمه استفاده شود تا بخش دوم (= نخستین عابد بودن پیامبر)، به عنوان نتیجه، به اثبات برسد و یا از نفی بخش دوم به نفی بخش اول برسیم. و اما از آنجا که نه تنها به باور تمامی مسلمانان خداوند فرزند ندارد، بلکه شواهد و قرائن فراوانی بر این موضوع در قرآن و احادیث نیز یافت می‌شود، لذا طبیعی است که نمی‌توان صحت حالت اول که استدلال استثنایی وضع مقدم

نام دارد، را پذیرفت. اکنون تنها یک انتخاب پیش روی ماست و آن استدلال استثنایی رفع تالی می‌باشد:

(م) اگر خدا فرزند داشته باشد، من اولین عابدم.

(م) من اولین عابد نیستم.

(ن) پس، خدا فرزند ندارد.

اکنون حتی می‌توان با تفسیر «عابد» به «عبادت کننده آن فرزند»، همان گونه که در تفسیر نمونه دیده می‌شود (نک. مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۱۲۷)، به استدلال مزبور وضوح بیشتری نیز بخشید: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من نخستین عبادت کننده آن فرزند می‌بودم؛ من نخستین عبادت کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». این نیز ممکن است که، همان گونه که در تفسیر قمی آمده است، «عابد» را «معترف» یا «قائل» بدانیم و از این طریق استدلال زیر را داشته باشیم که: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من نخستین معترف/قائل به فرزند داشتن او می‌بودم؛ من نخستین معترف/قائل به فرزند داشتن او نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». علی‌رغم اختلاف این دو استدلال، صورت استدلال، همچنان همان استثنایی رفع تالی است.

استدلال استثنایی رفع تالی فوق، در واقع، پاسخی برای این پرسش فراهم نموده است که «از کجا معلوم که خدا فرزند ندارد؟». باید توجه داشت که این پرسش، پرسش از دلیل است و نه علت. تنها در پرسش از دلیل است که می‌توان توجیهی بر مبنای شیوه عملکرد پیامبر آورد. پرسش از علت بی‌فرزندی خدا، مسلماً باید به گونه دیگری پاسخ گفته شود. پاسخ پرسش مزبور می‌تواند مثلاً چنین باشد که خدا بی‌نیاز از فرزند است. اینکه پیامبر فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، حتی با فرض اعتماد به پیامبر، یا این که در مورد آن فرزند ما را آگاه نکرده است یا حتی این که اطلاع بدهد که خدا فرزند ندارد، هیچیک پاسخی به این پرسش نمی‌تواند باشد که «چرا خدا فرزند ندارد؟».

اکنون بیابید در آیه اندکی مذاقه نمایم. آیه از زبان پیامبر می‌گوید: «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكْدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ». واژه «اول» در این آیه را باید دقیقاً به چه معنایی دانست؟ به نظر می‌رسد که این واژه را یا باید با نگرشی کمی به معنای تقدم زمانی گرفت و یا با نگرشی کیفی به تقدم رتبی. آیه مزبور با تفسیر واژه «اول» به تقدم رتبی، بدین معنا خواهد بود که «اگر خدا

فرزندی می‌داشت، من برترین عبادت کننده می‌بودم». اگر «برترین عبادت کننده» را «برترین عبادت کننده خدا» بدانیم، دیگر نمی‌توان بر مبنای چنین شرطیه‌ای استدلال استثنایی رفع تالی را پیش کشید، زیرا به اتفاق مسلمانان «پیامبر برترین عبادت کننده خدا/ست».

و اما اگر «برترین عبادت کننده» را «برترین عبادت کننده آن فرزند» بدانیم و بر اساس آن استدلال استثنایی رفع تالی بالا را شکل دهیم، دچار مغالطه خواهیم شد. برای درک بهتر این مطلب، استدلال مزبور را می‌نویسیم: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من برترین عبادت کننده آن فرزند می‌بودم؛ من برترین عبادت کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». به احتمال قوی همه مسلمانان این مطلب را تأیید خواهند نمود که اگر پای عبادت در میان باشد، پیامبر برترین عبادت کنندگان خواهد بود، خواه عبادت خدا یا فرزند او. حال اگر کسی بپرسد که مقدمه دوم این استدلال با چه توجیهی صحیح تلقی شده است. به بیان دیگر، چرا در مقدمه دوم به صراحت بیان می‌کنیم که «پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند نیست»؟ پاسخی که در این زمینه بلافاصله به ذهن می‌آید این است که چون اساساً فرزندی در کار نیست (وگرنه هیچ کس در عبادت آن فرزند برتر از پیامبر عمل نمی‌کرد). درست همین جاست که مغالطه اتفاق می‌افتد، زیرا ما در اثبات این که «خدا فرزند ندارد» سعی داریم از گزاره «پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند است» بهره بگیریم، در حالی که این گزاره صدق خود را مرهون گزاره قبل، یعنی «خدا فرزند ندارد»، است.

## ۲.۲ تعلیق به محال

اگر با دیدی کمی و با به میان کشیدن تقدم زمانی، «اول» در آیه ۸۱ سوره زخرف را ترجمه نماییم. در این صورت به این شرطیه دست خواهیم یافت که «اگر خدا فرزند داشته باشد، من (به جهت زمانی) نخستین عبادت کننده آن فرزند می‌بودم». بر مبنای این شرطیه علی‌القاعده به استدلال استثنایی رفع تالی زیر دست خواهیم یافت: «اگر خدا فرزند داشته باشد، من (به جهت زمانی) نخستین عبادت کننده آن فرزند نیستم؛ پس خدا فرزند ندارد». در این استدلال که بر مبنای نگرشی کمی از واژه «اول» در آیه مزبور شکل گرفته است، نیز اشکالی به چشم می‌خورد که می‌تواند استدلال بودن این دو مقدمه و نتیجه را به چالش بکشد. این اشکال را در قالب یک پرسش به این صورت می‌توان مجسم کرد که «آیا گزاره‌ای که از اصل محال است،

می‌تواند در تالی گزاره‌ای شرطیه که صغرای یک استدلال استثنایی است، قرار گیرد و استدلال استثنایی مزبور همچنان یک استدلال تلقی گردد؟».

تصور نمایید که من بگویم: «اگر استاد به کلاس آمده بود، من در کلاس بودم؛ من در کلاس نیستم؛ پس استاد نیامده است». این سخن تنها زمانی درست است که من، علی‌رغم این که می‌توانم در کلاس حضور یابم، در کلاس نباشم. حال تصور کنید که کلاس مورد ادعا، کلاسی دخترانه در حوزه علمیه خواهران باشد و من طلبه‌ای در حوزه علمیه برادران باشم. با چنین فرضی دیگر این استدلال کارایی نخواهد داشت که «چون من در کلاس نیستم، پس استاد به کلاس نیامده است»، زیرا «من اساساً نمی‌توانم در آن کلاس باشم». به عبارت دیگر، وقتی بودن من در آن کلاس از اساس محال و ناممکن است، شرطیه «اگر استاد به کلاس آمده بود، پس من در کلاس بودم» و استدلال مبتنی بر آن بی‌معنا خواهد شد. به همین منوال، چون اول زمانی بودن پیامبر به عنوان یک عابد، بعد از این که پس از عابدان دیگر به دنیا آمده است، از اساس امری محال و ناممکن است، پس شرطیه «اگر خدا فرزندی داشت، من اولین عابد بودم» و استدلال مبتنی بر آن نیز بی‌معنا خواهد شد.

بی‌معنا شدن یک گزاره شرطیه به دلیل وجود گزاره‌ای که از اصل محال است و در نتیجه بی‌معنا شدن استدلال مبتنی بر آن، هرگز به این معنا نیست که ما چنین شرطیه‌هایی را به کار نمی‌بریم. چنین شرطیه‌هایی به کار می‌روند، اما باید توجه داشت که هرگز نمی‌توان استدلالی استثنایی را بر آن‌ها استوار کرد. اکنون تصور نمایید که شخصی آمده است و ادعا می‌نماید که زمانی در جوانی از اسب هم تندتر می‌دویده است و شما در پاسخ می‌گویید: «اگر او در جوانی به اندازه یک اسب دوندۀ بوده است، من نیز هرکول هستم!». حال فرض کنید که آن شخص نخست درست بگوید. آیا صحت سخن وی با تکیه بر یک استدلال استثنایی وضع مقدم، این نتیجه را به بار خواهد آورد که «شما هرکول هستید»؟ پاسخ بی‌شک منفی است. دوندۀ بودن آن فرد به اندازه یک اسب، رد شود یا اثبات گردد، هرگز ارتباطی با هرکول بودن یا نبودن شما نداشته، نه به اثبات و نه به رد آن نمی‌انجامد. این بی‌ربطی از محال بودن تالی نشأت می‌گیرد. چون تالی ادعایی را در خود گنجانده است که هیچ‌گاه و با تکیه بر هیچ اتفاقی جامه تحقق به خود نمی‌پوشد، لذا نسبت به رد یا اثبات هر گزاره‌ای که به عنوان مقدم در چنین شرطیه‌ای قرار داده شود، بی‌تفاوت خواهد بود.

در چنین استدلالی از رفع تالی نیز نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. این که شما هرکول نیستید، چون اساساً نمی‌توانید باشید، نتیجه‌ای را در قالب یک استدلال استثنایی رفع تالی به بار نخواهد آورد و در این زمینه فرقی نیز ندارد که گزاره‌ای که به عنوان مقدم در شرطیه به کار رفته در چنین استدلالی چه گزاره‌ای باشد. البته باید توجه نمود که آوردن یک امر محال به عنوان تالی یک گزاره شرطیه و در نتیجه در ساختمان یک استدلال استثنایی رفع تالی، اگرچه استدلال بودن کل فرایند را به چالش می‌کشد، اما بی معنا نیست. در همان مثال دونده و هرکول، در واقع، شما چیزی که نیستید و محال نیز هست که باشید را برای این در تالی شرطیه مزبور به کار برده اید تا به مخاطب بفهمانید که او ادعایی گزارف دارد.

حال آیا در آیه ۸۱ سوره زخرف چنین شرطیه‌ای و چنان استدلالی نهفته است؟ با گزارشی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌دهد، مشخص می‌شود که حداقل برخی از مفسران بر این باورند:

[وجه چهارم] معنایش این است: همانطور که من اولین پرستنده خدا نیستم، همچنین خدا فرزند ندارد، یعنی اگر جایز بود که شما چنین ادعای محالی بکنید، برای من هم جایز بود چنان ادعای محالی بکنم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۱۹۰).<sup>۳</sup>

چنین برداشتی از آیه، در واقع، با اذعان به عدم ارتباط مقدم و تالی در شرطیه مندرج در آیه همراه است؛ عدم ارتباطی که ناگزیر دامان مقدمات و نتیجه استدلال استثنایی مبتنی بر آن شرطیه را نیز خواهد گرفت. در واقع، باید گفت در این حالت، استدلال، به معنایی که از استدلال توقع می‌رود (توجه‌گری)، صورت نگرفته است، بلکه تنها ادعای خصم با حالتی تحکم گونه رد شده است. این شرطیه و هر شرطیه‌ای که مقدم و تالی آن به صورت تعمدی به شکلی بی ربط چیده شده باشند، جز این معنا را نزد گوینده نخواهد داشت که «سخن مدعی دروغ است و آن را باور ندارم» (بدون آن که هیچ دلیلی در کذب آن ادعا ارائه شده باشد).

ممکن است کسی با استناد به این که «پیامبر نخستین موجودی است یا حداقل نخستین بشری است که خداوند آفریده است»، محال بودن این گزاره را نپذیرد که «پیامبر (به جهت زمانی) نخستین عبادت کننده خدا یا فرزند خدا باشد». اما باید توجه داشت که استدلال استثنایی رفع تالی پیش گفته، با چنین برداشتی، به همان مشکلاتی دچار خواهد شد که در نگرش کیفی به واژه «اول» بدان اشاره نمودیم. توضیح این که اگر با توجه به تفسیر فوق،

«اول العابدین» را «نخستین عبادت کننده خدا (به جهت زمانی)» بگیریم، نمی‌توانیم تالی را نفی کنیم و مقدمه دوم استدلال (پیامبر نخستین عبادت کننده خدا به جهت زمانی نیست) مورد نظر خویش را شکل دهیم و از وضع تالی نیز استدلال معتبری شکل نخواهد گرفت. از سوی دیگر، اگر «اول العابدین» را «نخستین عبادت کننده فرزند خدا (به جهت زمانی)» معنا نماییم و استدلال زیر را سر و سامان دهیم که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر (به جهت زمانی) نخستین عبادت کننده فرزند اوست؛ پیامبر نخستین عبادت کننده فرزند خدا نیست؛ پس خدا فرزندی ندارد»، در پاسخ به پرسش از علت صحت مقدمه دوم، یعنی گزاره «پیامبر (به جهت زمانی) نخستین عبادت کننده فرزند خدا نیست» در خواهیم ماند و مغالطه نهفته در استدلال دامن گیرمان خواهد شد، زیرا پاسخی برای این پرسش نداریم، جز آن که بگوییم «چون خدا فرزندی ندارد (پیامبر نخستین عبادت کننده فرزند او نیست)» و این همان نتیجه‌ای است که قرار بود از طریق همین گزاره به آن دست یابیم.

## ۳.۲ استثنایی با قضیه دو شرطی

همان گونه که بیان شد، در نگرش مبتنی بر استدلال استثنایی رفع مقدم نسبت به آیه ۸۱ سوره زخرف، در واقع، بخش نخست آیه (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَلٌّ، پرسش و بخش دوم آن (فَأَنَا أَوْلُ الْعَابِدِينَ) پاسخی بدان پرسش تلقی شده است. این پرسش و پاسخ را می‌توان اینگونه مطرح نمود: «چرا خدا فرزند ندارد؟ چون پیامبر نخستین عبادت کننده او نیست». این نیز کاملاً محتمل است که کسی بخش نخست آیه را پاسخ، و بخش دوم را پرسش تلقی نماید و این پرسش و پاسخ را از آیه بفهمد که «چرا پیامبر چیزی را به عنوان فرزند خدا عبادت نمی‌کند؟ چون خدا فرزندی ندارد». این جابجایی پرسش و پاسخ، همچنین می‌تواند تحت تأثیر مشکلاتی بوده باشد که پیشتر نشان دادیم. به تفسیر زیر از سبزواری نجفی توجه نمایید:

أی قل یا محمد لهؤلاء المشركین إن كان لله ولد كما تزعمون فأنا أول من يعبده أداء لحق بنوته و مسانخته لوالده. و لكن البرهان قام علی أنه لیس له ولد و لذلك لا اعبده فهو من باب السالبة بانتفاء الموضوع: یعنی ای محمد به این مشرکان بگو اگر برای خدا، آنگونه که می‌پندارید، فرزندی می‌بود، پس من نخستین کسی بودم که آن فرزند را عبادت می‌نمودم تا حق فرزندی و مسانخت او با پدرش را به جای آورده باشم. اما برهان دلالت دارد که برای او فرزندی نیست و به همین جهت است که من آن فرزند را عبادت نمی‌کنم و این از باب سالبه به انتفاء موضوع است (سبزواری نجفی، ۱۹۴۱ق: ۵۰۰)

عبارت «أنه ليس له ولد و لذلك لا اعبده» (چون او فرزندی ندارد، پس او را عبادت نمی‌کنم)، به خوبی، مبین این است که در برداشت سبزواری نجفی جای پرسش و پاسخ عوض شده است. به بیان دیگر، وی این آیه را پاسخی به این پرسش تلقی کرده است که «چرا پیامبر فرزند خدا را عبادت نمی‌کند؟». این مطلب به خوبی از این عبارت پایانی وی قابل فهم است که «فهو من باب السالبة بانتفاء الموضوع» (این از باب سالبه به انتفاء موضوع است) که در واقع، یعنی «فرزندی در کار نیست تا ایشان او را عبادت نمایند».

در این برداشت، از نفی مقدم، یعنی این که خدا فرزندی ندارد، نفی تالی، یعنی این که پیامبر عبادت کننده آن فرزند نیست، نتیجه شده است و این امر تنها زمانی ممکن است که «ان» در ابتدای آیه را «اگر و تنها اگر» ترجمه نماییم. صورت استدلال پیشنهادی سبزواری نجفی، در واقع، به این قرار خواهد بود: «اگر و تنها اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر عبادت کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر عبادت کننده آن فرزند نیست». شاید در نگاه اول، به نظر برسد که به استدلال معتبری دست یافته ایم، اما با نگاهی دقیق تر متوجه می‌شویم که ایشان اساساً کلمه «اول» را در آیه فوق مورد غفلت قرار داده، از استدلال خود حذف نموده اند. واژه‌ای که با افزودن آن به صورت استدلال مزبور، تمام اشکالات پیش گفته را مجدداً به میان خواهد کشید.

اگر واژه «اول» را به استدلال مبتنی بر تفسیر سبزواری نجفی بیافزاییم، به صورت استدلال زیر دست خواهیم یافت: «اگر و تنها اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر نخستین عبادت کننده خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر نخستین عبادت کننده نیست». حال یا «اول» را دال بر تقدم رتبی باید گرفت یا دال بر تقدم زمانی. در برداشت مبتنی بر تقدم رتبی مسلماً نمی‌توان «عابد» را «عبادت کننده خدا» گرفت، زیرا نتیجه حاصل، گزاره «پیامبر برترین عبادت کننده خدا نیست» خواهد شد که خلاف باور تمامی مسلمانان است. حال اگر «عابد» را «عبادت کننده آن فرزند بگیریم»، در این صورت استدلال زیر شکل می‌گیرد که «اگر و تنها اگر خدا فرزندی داشته باشد، پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس پیامبر برترین عبادت کننده آن فرزند نیست». اگرچه این استدلال معتبر است و همچنین اگرچه نتیجه این استدلال، یعنی این گزاره که «پیامبر برترین عبادت کننده فرزند خدا نیست»، علاوه بر این معنا که «پیامبر رتبه دوم به بعد را در عبادت فرزند خدا دارد»، این معنا را نیز در خود دارد که «پیامبر اصلاً چیزی به نام فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، تا در این عبادت برترین باشد» و لذا از این جهت نیز نمی‌توان به آن اشکالی وارد نمود، اما همواره جای این پرسش را باز می‌گذارد که چرا واژه



«اول» که در معنای رتبی خود، به شکلی که بیان شد، نه تنها هیچ نقشی در استدلال ندارد، بلکه می‌تواند موجبات انحراف فکر را فراهم آورد، باید در قرآن و در آیه مزبور لحاظ شود، علاوه بر این که بحثی مشابه را در قرآن، سنت و حدیث مبتنی بر این پرسش که «چرا پیامبر اولین (=برترین) عبادت کننده فرزند خدا نیست؟» (و نه حتی این که «چرا پیامبر عبادت کننده فرزند خدا نیست) نمی‌یابیم تا از چنین برداشتی حمایت کند.

و اما اگر «اول» را دال بر تقدم زمانی بگیریم، آنگاه با چنین صورت استدلالی مواجه خواهیم شد که «اگر و تنها اگر خدا فرزندى داشته باشد، پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده خواهد بود؛ خداوند فرزندى ندارد؛ پس پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده نیست». در این حالت باز هم محال بودن این گزاره که «پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده است» (که البته در نتیجه استدلال نفی شده است) دست و پا گیر می‌شود. هرگز یک گزاره محال را، خواه اصل آن خواه صورت سلبی آن، نمی‌توان نتیجه یک استدلال قرار داد، زیرا چنین گزاره‌ای نسبت به مقدماتی که می‌چنینم، هر چه که باشد، بی تفاوت خواهد بود. گزاره «پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده نیست» از همین دست است، چراکه پیش از پیامبر افراد بسیاری آمده و رفته اند که خدا یا فرزند خدا را عبادت کرده اند.

حال اگر همان تفسیر خاص را بپذیریم که دلالت بر خلقت پیامبر به عنوان اولین موجود یا حداقل اولین انسان دارد، چه خواهد شد؟ اگر «عابد» را «عبادت کننده خدا» بگیریم، میان نتیجه و باور مسلمانان تناقض وجود خواهد داشت و اگر «عابد» را به معنای «عبادت کننده آن فرزند» بگیریم، آنگاه با این استدلال مواجه خواهیم بود که «اگر و تنها اگر خدا فرزندى داشته باشد، پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده آن فرزند خواهد بود؛ خداوند فرزندى ندارد؛ پس پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده آن فرزند نیست». این استدلال نیز اگرچه معتبر است و همچنین اگرچه نتیجه آن، یعنی این گزاره که «پیامبر (به جهت زمانى) نخستین عبادت کننده فرزند خدا نیست»، علاوه بر این معنا که «پیامبر در زمانى متأخر از دیگران به عبادت خدا پرداخته است»، این معنا را نیز در خود دارد که «پیامبر اصلاً چیزی به نام فرزند خدا را عبادت نمی‌کند، تا در این عبادت تأخر زمانى داشته باشد» و لذا از این جهت نیز نمی‌توان به آن اشکالی وارد نمود، اما همواره جای این پرسش را باز می‌گذارد که چرا واژه «اول» که در معنای زمانى خود، به شکلی که بیان شد، نه تنها هیچ نقشی در استدلال ندارد، بلکه می‌تواند موجبات انحراف فکر را فراهم آورد، باید در قرآن و در آیه مزبور لحاظ گردد، علاوه بر این که بحثی مشابه را در قرآن،

سنت و حدیث مبتنی بر این پرسش که «چرا پیامبر (به جهت زمان) اولین عبادت کننده فرزند خدا نیست؟» (و نه حتی این که «چرا پیامبر عبادت کننده فرزند خدا نیست) نمی‌بایم تا از چنین برداشتی حمایت کند.

## ۴.۲ مقدم مستتر

در میان تفاسیر مطرح شده در باب آیه ۸۱ سوره زخرف، شاهد مذاقه‌ای نیز در باب ادات شرط «إِنْ» (قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَذَّبُوا... هَسْتُمْ. می‌دانیم که در زبان عربی، در بیان قضایای شرطیه، زمانی که مقدم نه تنها کاذب، که ناممکن است، یا گوینده، چنین باوری دارد، عمدتاً از ادات «لو» استفاده می‌شود. نمونه‌ای از این کارکرد را در خود قرآن در آیه ۲۲ سوره انبیاء شاهد هستیم: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر خدایی جز خدای یکتا وجود داشت، در آسمان و زمین فساد راه می‌یافت (انبیاء (۲۱): ۲۲). اکنون آیا به کارگیری ادات «إِنْ» در آیه فوق را باید به این معنا دانست که داشتن فرزند برای خدا، اگر نگوئیم مقبول، حداقل باید بگوئیم، ممکن دانسته شده است؟ توجه داشته باشید که گزاره «خدا فرزند ندارد»، غیر از این گزاره است که «خدا نمی‌تواند فرزند داشته باشد». اگرچه حرف شرط «إِنْ» در گزاره‌ای چون «اگر خدا فرزند داشته باشد، پس...»، لزوماً دلالت بر امکان داشتن برای خدا ندارد، اما هیچگاه نیز این امکان را طرد نمی‌کند.

شاید با توجه به همین نکته و برای پرهیز از نسبت ناروای امکان فرزند آوری برای خدا باشد که دسته‌ای از تفاسیر به این امر پای فشرده اند که «إِنْ» در آیه مزبور، ادات نفی است و نه ادات شرط (برای نمونه‌ای در این زمینه نک. بلخی، ۱۴۲۳ق، ج ۳: ۸۰۵). با پذیرش نافی بودن ادات «إِنْ»، در واقع، باید بخش نخست آیه، یعنی «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَذَّبُوا» را «مَا كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكَذَّبُوا» خدا فرزند ندارد» معنا کرد. باید توجه شود که در این صورت «کان» حشو خواهد شد: «إِنْ جعلت «إِنْ» للشرط فکان فی موضع جزم و إِنْ جعلتها بمعنی «ما» فلا موضع لکان» (نحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۴: ۸۱).

در این حالت ممکن است کسی مدعی شود که بخش نخست آیه و بخش دوم آن، دیگر، از هم گسسته بوده، مقدم و تالی یک شرطیه نیستند. بر این اساس معنای آیه چنین می‌شود: «خداوند فرزندی ندارد و من نخستین عابد هستم». در این حالت، حرف «ف» دیگر اداتی برای اذعان به نتیجه نبوده، مقتضی ربطی منطقی میان جمله بعد و قبل نیست، بلکه باید آن را عطف یا ابتدائی گرفت.

این نیز ممکن است که کسی، علی‌رغم نافی‌ه دانستن ادات «إن»، زیر بار گسست میان دو جمله ابتدایی و انتهایی آیه بر اساس تفسیر فوق از ادات «ف» نرود و حرف «ف» را همچنان دال بر ارتباطی منطقی میان دو بخش مزبور بداند. در تأیید چنین باوری باید گفت که حرف «ف» را، می‌توان با مستتر گرفتن بخشی در آیه، همچنان فاء نتیجه دانست. در این صورت آیه را باید چنین ترجمه نمود: «خداوند فرزندی ندارد. [اگر فرزندی می‌داشت]، پس من نخستین عابدانم». در اینجا، در واقع، از شرطیه‌ای که قرار است مقدمه استدلال استثنایی مورد ادعا باشد، تنها تالی آن در آیه آمده است و مقدم آن در استتار است. با چنین تقریری، ادات شرط «لو» نیز جایگاه خویش را در همان بخش مستتر باز یافته، دغدغه انتساب/مکان فرزندی داشتن به خدا هم برطرف می‌شود: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ لَّوْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ». حال اگر برای وضوح بیشتر، «عابد» را «عبادت کننده آن فرزندی» بگیریم، آنگاه به همان شرطیه‌ای دست خواهیم یافت که پایه استدلال‌های استثنایی پیش گفته قرار گرفته بود: «خداوند فرزندی ندارد. [اگر فرزندی می‌داشت]، من نخستین عبادت کننده آن فرزندی می‌بودم». تنها مشکل این است که تمام آن معضلات مرتبط با تفسیر واژه «اول» نیز عود خواهد کرد.

## ۵.۲ تالی منفی

در میان تفاسیر، اقوال فراوانی دیده می‌شود که بر اساس آن‌ها باید «عابدین» در شرطیه مستخرج از آیه ۸۱ سوره زخرف را به معنایی منفی چون «جاحدین» (برای نمونه نک. طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۵۰)، «منکرین»، «آبین»، «مستتکفین» (برای نمونه نک. طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵: ۶۱)، «آبقین» (برای نمونه نک. ابن عباس، ۱۹۹۳م: ۲۳۳)، «آنفین» (نک. فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۵۰)، «غضاب» (برای نمونه نک. ابن قتیبه، ۱۴۲۳ق: ۲۱۷) و «کافرین» (برای نمونه نک. ابو عبیده، ۱۳۸۱ق، ج ۲: ۲۰۷) تفسیر گردد. در این حالت نیز ممکن است «إن» را ادات شرط بگیریم و مستقیماً به این شرطیه دست یابیم که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکران هستم»؛ یا «إن» را نافی‌ه تلقی نموده، با در استتار گرفتن یک جمله، آیه را چنین معنا نماییم که «خداوند فرزندی ندارد، [اگر فرزندی می‌داشت]، من نخستین منکران می‌بودم». سوای از تفاوت‌های نحوی این دو نوع از تفسیر، حاصل کار شرطیه‌ای واحد است و در نتیجه با استدلالی واحد نیز سر و کار خواهیم داشت که یا بدین قرار است: «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکران هستم؛ من

نخستین منکران نیستیم؛ پس خداوند فرزندی ندارد؛ و یا بدین قرار: «اگر خدا فرزندی داشته باشد، من نخستین منکران هستم؛ خداوند فرزندی ندارد؛ پس من نخستین منکران نیستیم». همچنین ممکن است مراد ما از «منکر»، «منکر خدا» باشد، یا «منکر فرزند خدا». اما آنچه بیش از همه اهمیت دارد این است که در این تقریر جدید نیز به هیچ عنوان مشکلات پیش گفته در باب تفسیر واژه «اول» مرتفع نخواهد شد. با نگرشی کمی پیامبر اساساً نمی‌تواند به جهت زمانی نخستین منکر خدا یا فرزند باشد، تا با نفی آن بتوان نتیجه‌ای بدست آورد (= تعلیق به محال). نگرش کیفی، یعنی پذیرش این که «پیامبر برترین منکر (فرزند خدا) است، نیز در اینجا، مانع از نفی تالی و در نتیجه مانع شکل‌گیری یک استدلال استثنایی رفع تالی خواهد شد.

## ۶.۲ قیاس اولویت: ارجحیتی موضوعی سلبی

همان گونه که تاکنون دیده شد، سامان دهی آیه ۸۱ سوره زخرف به صورت استدلالی منطقی، آنگاه که قرار بر این باشد که واژه «اول» نیز در این صورت بندی لحاظ گردد، با مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهد شد و اگرچه در تفاسیر نمی‌توان صراحتاً کسی را یافت که این واژه را حشو بخواند، اما احتمالاً در پی همین معضلات تفسیری است که ذهن مخاطب خود به خود به این سمت سوق می‌یابد که وجود آن را نادیده بگیرد. اما پیش از نادیده گرفتن وجود این واژه و حشو خواندن آن، به جاست به صورت استدلالی دیگر که شاید بتوان آن را «قیاس اولویت» نامید توجه شود.

قیاس اولویت که مبتنی بر مقایسه است و می‌توان آن را «طریق اولایی» نیز خواند و به جای سه حد اصغر، اکبر و وسط، دارای چهار حد اکبر، اصغر، وسط و فرعی می‌باشد، تقسیماتی چون موضوعی و محمولی، سلبی و ایجابی، ارجحیتی و مرجوحیتی و مساواتی، معتبر و نامعتبر و غیره را نیز می‌پذیرد که به خوبی در کتاب آوی سیون (Avi sion) با عنوان *A Fortiori Logic* توضیح و شرح داده شده اند. و اما از آنجا که بحث ما در اینجا به شکل ارجحیتی موضوعی سلبی این استدلال مربوط می‌شود، لذا ابتدا صورتی نمادین از این شکل را ارائه می‌نماییم:

(م) آ<sup>۵</sup> (= حد اکبر) آنقدر ج (= حد وسط) نیست که د (= حد فرعی) باشد.  
 (م) آ بیش تر از ب (= حد اصغر)، ج است.

(ن) پس، به طریق اولی، ب آنقدر ج نخواهد بود که د باشد.

اکنون به این تفسیر از آیت الله مکارم شیرازی ذیل آیه ۸۱ سوره زخرف توجه نمایید:  
به آنها که دم از وجود فرزندی برای خدا می‌زنند بگو اگر برای خداوند رحمان فرزندی باشد من نخستین کسی بودم که به او احترام می‌گذاردم و از وی اطاعت می‌کردم ... زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا بیشتر و معرفت و آگاهیم فزونتر است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۱: ۱۲۷).<sup>۶</sup>

با توجه به این تفسیر باید بپذیریم که بی شک در این آیه یک استدلال طریق اولایی موضوعی ارجحیتی سلبی معتبر نهفته است که حد وسط (= ج) آن، «مؤمن»، «معتقد» و «عارف» (یا آگاه) و حد اکبر (= آ) و اصغر (= ب) آن، به ترتیب، «پیامبر» و «سایرین» و حد فرعی (= د) آن، «احترام گذاردن به فرزند خدا و اطاعت از او» می‌باشد. صورت نهایی این استدلال به قرار زیر است:

(م) پیامبر [با تمام ایمان، اعتقاد و آگاهی‌ای که نسبت به خدا دارد،] آنقدر مؤمن، معتقد یا عارف به وجود فرزند برای خدا نیست، تا به او احترام بگذارد و از او اطاعت نماید.  
(م) [اگر فرزندی برای خدا در کار باشد،] پیامبر بیشتر از سایرین مؤمن، معتقد یا عارف به وجود او است.

(ن) پس سایرین نیز [علی‌رغم ادعایشان] آنقدر مؤمن و معتقد و عارف به فرزند خدا نیستند که به او احترام بگذارند و از او اطاعت نمایند.

در واقع، مقصود از بخش نتیجه، یعنی عبارت «سایرین نیز [علی‌رغم ادعایشان] آنقدر مؤمن، معتقد و عارف به فرزند خدا نیستند که به او احترام بگذارند و از او اطاعت نمایند»، این است که ایمان، اعتقاد و معرفت لازم و قانع‌کننده‌ای، در پشت این احترام گذاردن و اطاعت از سوی سایرین، وجود ندارد.

همان‌گونه که دیده می‌شود، در این شکل از استدلال، واژه «اول» بودن آنکه حشو تلقی شود و همچنین بدون آنکه اخلاقی در صحت استدلال ایجاد نماید، در نگرشی کیفی به معنای تقدم رتبی (برتر بودن پیامبر نسبت به سایرین در ایمان) به خوبی صوری سازی شده است. باید توجه داشته باشید که در بیان آیت الله مکارم شیرازی «عابد» نیز به معنای «مؤمن، معتقد و عارف» گرفته شده است.

## ۷.۲ قیاس اولویت رقیب

مشخص شد که بدون آنکه «اول» را حشو تلقی نماییم، می توان با توسل به گونه دیگری از استدلال با عنوان استدلال طریق اولایی موضوعی سلبی ارجحیتی صورت بندی معتبری از آیه ۸۱ سوره زخرف ارائه داد. حال قصد داریم توجه شما را به تفسیر دیگری از آیه مزبور در قالب صورت بندی دیگری از استدلال های طریق اولایی جلب نماییم. برای این منظور ابتدا این پرسش را مطرح می نماییم: «اگر خداوند بخواهد کسی را به عنوان فرزند خویش بپذیرد یا بوجود آورد، آن فرزند چه ویژگی هایی خواهد داشت؟». ممکن است کسی بگوید، مسلماً باید آن فرزند به جهت کمالات سرآمد همه باشد و باز همین جاست که ممکن است ذهن او به سوی این سخن مسیحیان که حضرت عیسی فرزند خداست برود و مقایسه ای میان این پیامبر بزرگوار و پیامبر اسلام نموده، چنین نتیجه ای بگیرد که «اگر خدا فرزندی هم داشته باشد، آن فرزند علی القاعده باید پیامبر اسلام باشد».

پایه استدلال های طریق اولایی مقایسه است و تا سخن از مقایسه به میان آید، پای استدلال های طریق اولایی نیز به میان کشیده می شود. مسلماً در این مقایسه، واژه «اول» در آیه دال بر تقدم رتبی پیامبر اسلام بر حضرت مسیح خواهد بود. این استدلال را می توان به این صورت سامان دهی کرد:

(م) حضرت مسیح (= حد اصغر) آنقدر عابد (= حد وسط) است که فرزند خدا (= حد فرعی) باشد.

(م) پیامبر اسلام (= حد اکبر) در عابد بودن برتر از حضرت مسیح است.

(ن) پیامبر اسلام به طریق اولی فرزند خدا است.

استدلال فوق، طریق اولایی موضوعی ایجابی ارجحیتی نام دارد. قصد ما از پیش کشیدن این فرض جدید مسلماً آیه نیست که بگوییم پیامبر اسلام نیز فرزند خداست، بلکه قصد داریم مخاطب را به این سو نیز توجه دهیم که چه بسا آیه ۸۱ سوره زخرف در صدد ارائه استدلالی در ردّ این ادعای اهل مسیح است که «حضرت مسیح فرزند خدا است». بر اساس این فرض باید آیه مزبور را چنین معنا نمود که «اگر خدا فرزندی داشته باشد، چرا آن فرزند من نباشم (که برترین عابدم)». این استدلال را می توان در قالب طریق اولایی موضوعی سلبی ارجحیتی چنین مطرح کرد:

(م) پیامبر (= حد اکبر) با آن میزان از عابد بودن (حد وسط)، فرزند خدا (= حد فرعی) نیست.

(م) پیامبر در عابد بودن برتر از حضرت مسیح (= حد اصغر) عابد است.

(ن) حضرت مسیح نیز به طریق اولی فرزند خدا نخواهد بود.

همان گونه که دیده می‌شود، واژه «اول» در این استدلال نیز به خوبی صوری سازی شده، نقش مورد توقع خود را در صورت استدلال بازی می‌کند. همچنین در اینجا مشخص می‌شود که کاملاً محتمل است که در قالب استدلال‌های طریق اولایی نیز با برداشت‌های مختلفی از آیه ۸۱ سوره زخرف مواجه شویم، اگرچه این استدلال‌ها صورت کامل تری از آنچه در آیه وجود دارد را در دسترس ما قرار می‌دهند.

برای هر چه بیشتر روشن شدن این ادعا که چون در آیه مورد نزاع پای مقایسه در میان است، پس یک استدلال طریق اولایی بهتر از نمونه‌های دیگر استدلال می‌تواند راهگشا باشد، کافی است اگر به شکل رقیب استدلال اخیر در قالب یک قیاس اقتراعی شرطی توجه نماییم: «اگر خدا فرزندی می‌داشت، آن فرزند برترین عبادت کننده او می‌بود؛ برترین عبادت کننده او من هستم؛ پس اگر خدا فرزندی می‌داشت، آن فرزند من بودم». این استدلال اگرچه معتبر است، اما هرگز به ما نمی‌گوید که در این مقایسه و در نتیجه برتر دانسته شدن پیامبر، روی سخن به سوی چه کسی است، در حالی که در نمونه طریق اولایی آن، به جهت بهره مندی از یک حد اضافه، می‌توان براحتی مشخص کرد که پیامبر با چه کسی مقایسه شده است.

### ۳. نتیجه‌گیری

صورت بندی آیه ۸۱ سوره زخرف در قالب یک استدلال استثنایی، خواه رفع تالی خواه دو شرطی، امکان پذیر نیست. این نقیصه از ناحیه ناتوانی این استدلال در گنجاندن واژه «اول» در آیه مزبور با حفظ صدق و اعتبار است؛<sup>۱</sup> نقیصه‌ای که استدلال مزبور را به تعلیق به محال که اساساً نمی‌توان نام استدلال بر آن گذاشت، تقلیل دهد. این در حالی است که با توجه به استدلال‌های اولویتی یا طریق اولایی می‌توان به خوبی واژه «اول» را نیز در صورت استدلال گنجانند و این نیست مگر به این جهت که پایه استدلال‌های طریق اولایی مقایسه است؛

مقایسه‌ای که پای حد چهارم را در این استدلال‌ها باز می‌کند و به این طریق واژه «اول» و طرفین مورد مقایسه توسط این واژه به خوبی به تصویر کشیده می‌شوند. در همین راستا به این نکته نیز تذکر داده شد که تعدد صورت بندی‌های طریق اولایی از آیه مزبور، هرگز نافی قابلیت این استدلال‌ها در صورتی سازی دقیق تر نسبت به صورتی سازی‌های مبتنی بر استدلال استثنایی از آیه مزبور نیستند.<sup>۹</sup>

### پی‌نوشت‌ها

۱. باید توجه داشت که بحث از «صدق» غیر از بحث از «اعتبار» است و نویسنده نیز در بکارگیری این واژگان در مقاله حاضر تفاوت میان این دو واژه را لحاظ نموده است. برای اطلاعات بیشتر در خصوص تفاوت صدق و اعتبار، آنگاه که سخن از استدلال است، نک. تیدمن، ۱۳۸۳: ۳۲-۲۷.
۲. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک. مظفر، ۱۳۸۰: ۲۸۷-۲۸۶.
۳. محمد بن حسن طوسی با این که عبارت «تعلیق محال به محال» را به کار گرفته است، اما مرادش همان رسیدن از نفی مقدم به نفی تالی است که قبلاً با عنوان استثنایی با قضیه دو شرطی مورد بحث قرار گرفت (نک. طوسی، بی تا، ج ۹: ۲۲۱).
۴. آوی سیون کتاب دیگری نیز در این زمینه با عنوان *Judaic Logic* دارد. مؤلف نیز پیشتر مقالاتی با عناوین «منطق طریق اولایی در قرآن» و «حکمت متعالیه و منطق طریق اولایی» نگاشته است که در آن پاره‌ای از صورت‌های استنتاجی این گونه استدلال‌ها، به اقتضای بحث، مورد شرح و توضیح واقع شده اند (نک. زراعت پیشه، ۱۳۹۳ الف؛ ۱۳۹۳ ب). ذکر این نکته نیز اهمیت دارد که برخی یک استدلال طریق اولایی را به گونه ای معرفی نموده اند که معادل با قیاس مساوات می شود که البته نیازی به حد چهارم ندارد (برای نمونه نک. موحد، ۱۳۷۴: ۲)، اما این شکل از معنا از استدلال طریق اولایی را سیون نمی پذیرد (ارتباط شخصی).
۵. مقصود از (م) و (ن)، به ترتیب، «مقدمه» و «نتیجه» می باشد.
۶. در تفسیر *المیزان* نیز این معنا تأیید شده است، جز این که در آنجا عبارت «زیرا از همه شما ایمان و اعتقاد به خدا و معرفت و آگاهییم فزونتر است» که می توان از آن حد وسط را استخراج نمود، وجود ندارد (نک. طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۸: ۱۸۹).
۷. در این مقدمه جای موضوع (أنا) و محمول (أولُ العابدین) در بخش دوم آیه را عوض نمودم، تا شرایط صورتی استدلال حفظ شود.
۸. اشاره به «صدق و اعتبار» در کنار هم بر اساس این باور نویسنده است که در صورت بندی‌های نامناسب از آیه مورد بحث، واژه «اول» یا نقش صورتی لازم را بازی نکرده است و یا اگر نقشی



صوری را به عهده بگیرد، به جهت مادی مشکلاتی را بر صورت استدلال‌ها وارد خواهد ساخت. به این ترتیب پاسخ این اشکال داور محترم داده می‌شود که: «استدلال کلی مقاله در بخش سلیبی به این شکل است: «مقدمه ۱: اگر تفسیر الف درست باشد آنگاه واژه «اول» نقش (صوری) در استدلال مبتنی بر تفسیر الف خواهد داشت. مقدمه ۲: واژه «اول» نقش (صوری) در استدلال مبتنی بر تفسیر الف ندارد. نتیجه: تفسیر الف نادرست است.» بنابر مدعای مقاله تفسیر الف شامل تفاسیر استثنایی وضع مقدم، رفع تالی، دو شرطی، تعلیق به محال می‌باشد و سعی شده در هر تفسیر نشان داده شود مقدمه ۲ صادق است. اما مشکل اینجاست که مقدمه ۱ نیز محل بحث است. مقاله تصریح نمی‌کند که منظور از اهمیت نقش واژه «اول» نقش صوری است یا معنایی. اگر نقش معنایی واژه را در نظر بگیریم آنگاه مقدمه ۲ کاذب خواهد بود چراکه واژه «اول» در تفاسیر مربوطه نقش معنایی دارد. مثال متن (استاد و کلاس) اینجا کارا نیست شاید این مثال بهتر باشد: - اگر حج مجاز شود من اولین نفری هستم که به زیارت می‌روم. - اما (چنانکه می‌بینید) من به حج نرفته‌ام. پس حج مجاز نیست. در این جا واژه اول اگرچه نقش صوری در استدلال ندارد اما نقش معنایی بازی می‌کند. اما اگر منظور مقاله نقش صوری واژه «اول» است، در این حالت مقدمه ۱ زیر سوال می‌رود. چرا باید تفسیر درست به گونه‌ای باشد که تمام واژه‌ها نقش صوری در استدلال برخاسته از آن بازی کنند؟». لذا از نظر نویسنده استدلالی را می‌توان استدلال مناسب تری دانست که بتواند تمام زوایا یا حداقل زوایای حداکثری متن برخاسته از آن را هم به جهت صوری و هم به جهت مادی بازتاب نماید.

۹. در رفع این تعدد باید به بحث‌های نحوی و تفسیری دقیق تری مراجعه نمود که موضوع مستقیم این مقاله نیست.

## کتاب‌نامه

قرآن.

ابن عباس، عبدالله (۱۹۹۳م). غریب القرآن فی شعر العرب، تحقیق محمد عبد الرحیم و احمد نصرالله، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیه.

ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۲۳ق). تأویل مشکل القرآن، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق). مجاز القرآن، تحقیق محمد فواد سزگین، قاهره.

تیدمن، پل و هاوارد کھین (۱۳۸۳). منطق جمله‌ها، ترجمه رضا اکبری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.

بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق). تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبد الله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث، چاپ اول.

۶۰ آیه ۸۱ سوره زخرف: از استثنا تا اولویت

- زراعت پیشه، محمود و عاطفه رنجبر دارستانی (۱۳۹۳ الف). «منطق طریق اولایی در قرآن»، منطق پژوهی، سال پنجم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۶۹-۵۵.
- زراعت پیشه، محمود (۱۳۹۳ ب). «حکمت متعالیه و منطق طریق اولایی»، خردنامه، شماره ۷۸، زمستان، صص ۵۰-۳۷.
- سبزواری نجفی (۱۴۱۹ ق). إرشاد الأذهان إلى تفسیر القرآن، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، چاپ اول.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). المیزان، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ ق). الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق). جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، چاپ اول.
- طیب، سید عبد الحسین (۱۳۷۸). أطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا). التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق). کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۰). المنطق، تصحیح و تحقیق و تعلیق سید علی حسینی، نشر قدس رضوی، چاپ اول.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان (۱۳۷۴). تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۴). واژه نامه توصیفی منطق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نحاس، ابوجعفر احمد بن محمد (۱۴۲۱ ق). اعراب القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.

Sion, Avi (2013). *A fortiori logic*, Geneva: author.

Sion, Avi (1995). *Judaic logic*, Geneva: author.